



۲۰۱۹/۰۷/۱۷

محمد عیسی توخی

آنچه از کودتای ۲۶ سرطان نصیب ملت افغان گردید



کودتای نظامی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و اعلام رژیم جمهوریت به وسیله محمد دؤد با پیامد های ناگوار، هستی ناچیز مادی و معنوی کشور ما را به نیستی کشانید.

لویه جرگه سال ۱۳۵۵ که من و سایر هموطنان جریان مستقیم آنرا در آن سال ها از ورای امواج رادیو افغانستان تعقیب میکردیم یک مضحکه و تظاهر قلبی از دیموکراسی، به وسیله داؤد خان بود. داود خان با بر اندازی رژیم شاهی مشروطه همه دست آورد های دهه دیموکراسی در کشور را، ولو کوچک و نا چیز هم بود، زیر پا کرد، نهاد های نیم بند دیموکراتیک در جامعه را که داشت آهسته و به تدریج جان میگرفت و قوام می یافت، با یک اقدام عجولانه و شتابزده به خاطر کدورت ها و رقابت های خانوادگی که در نهادش وجود داشت و جوش میزد، برباد داد.

با اعلام جمهوری نام نهاد و کذایی، قانون اساسی کشور که یکی از قوانین اساسی معتبر آن زمان در سطح منطقه و جهان محسوب می شد، لغو، ولسی جرگه (شورای ملی) و مشرانو جرگه (مجلس سنا) ساقط، روزنامه ها و جراید ملی مصادره، احزاب سیاسی منحل، مطبوعات سانسور، محاکم نظامی بر پا و پنج سال تمام رژیم پولیسی در جامعه مسلط گردیده فضای ترس و رعب حکمفرما گردید. رژیم بدون صواب دید شرایط عینی و ذهنی جامعه و کثرت نفوس بیسواد آن در کشور به جای مبارزه با بی سوادی "رئفورم" از بنیاد نادرست معارف را اعلام کرد، که در نتیجه هزاران جوان و نوجوان کشور را "کانکور زده" ساخته و در حالت بی سرنوشتی قرار داد و ضربه مهلکی به سیستم تعلیم و تربیه در کشور وارد نمود.

از همان اولین روز اعلام جمهوریت کار به اهل کار سپرده نشد و در حالیکه رئیس جمهور سردار داؤد خان و برادرش سردار محمد نعیم پست های اساس و کلیدی دولت از جمله صدارت عظمی، وزارت دفاع ملی و وزارت خارجه را خود رهبری میکردند سایر وزارت خانه ها را به اشخاص غیر مسلکی و فاقد تجربه کاری و تخصصی سپردند. (به گونه مثال تعیین دکتور رحیم نوین که داکتر مجرب طب آنهم متخصص نسایی بود به صفت وزیر اطلاعات و کلتور و واگذاری پست معاونیت صدارت عظمی به حسن شرق که دکتور و ترنر یا طبیب حیوانات بود،

وزارت داخله به قدیر نورستانی که شخصیت فاسد و رشوه خور بود، بعد ها واگذاری پست وزارت دفاع به حیدر رسولی دگروال متقاعد، پست وزارت زراعت و آبیاری به جیلانی باختری که لیسانسه حقوق و احصاییه بود نه متخصص در امور زراعت، فیض محمد، پاچا گل وفادار و حمید محتاط و سایر افسران پائین رتبه عسکری).

در عرصه سیاست خارجی لغزش و نوسان ۱۸۰ درجه در آغاز به جانب بلاک شرق و شوروی و در فرجام با شتاب به جانب غرب، کشور های عربی، ایران و پاکستان و عدم توازن سیاسی و دیپلماتیک در مناسبات بین المللی، عدول از موازین سیاست بیطرفی و عدم انسلاک و نزدیکی به پکت های سنتو و سیتو آن هم در گرما گرم جنجال های جنگ سرد میان ابر قدرت ها و عدم درک از حساسیت جیوپولیتیکی افغانستان در منطقه، همه و همه دلایل واضح کشاندن اشتباه آمیز پای افغانستان به بحرانات سیاسی، نظامی گردید، که متأسفانه مردم ما تا امروز نقایص این اشتباهات او را مجبورند دوباره با خون خویش بپردازند.

داؤد خان با سبک سری و رویدست گرفتن اقدامات ماجرا جویانه مناسبات ملی و اجتماعی را در داخل کشور نادیده گرفت، او درک نکرد که شاه طی سالیان دراز در کشور و در میان اقشار مختلف مردم به سمبول نهادینه و سنتی وحدت میان اقوام، قبایل و اقوام مختلف مبدل شده بود. اعلام رژیم جمهوری که حتی هضم اصطلاح نامأنوس آن برای عوام الناس دشوار و غیر قابل درک و شناخت بود شیرازه یک سیستم عنعنوی - سنتی را در کشور از هم پاشید و راه را برای ظهور بحرانات تازه هموار ساخت. در حالیکه شاه به صفت سمبول وحدت و اتحاد میان مردم توانسته بود طی سالیان دراز پس از حکومتداری های دیکتاتوری هاشم خان، شاه محمود خان و خود داؤد خان که اینها هر سه ۳۰ سال تمام نیم بیشتری از قدرت سلطنت را در چنگال داشتند، برای خود حد اقل جای پای در میان مردم باز کند و نفوذ اعضای خانواده شاهی را از اداره امور کم رنگ سازد، که متأسفانه دستخوش انتقام جویی های خانوادگی گردید. با سقوط شاه و رویکار آمدن داؤد خان " قحط الرجال " فضای سیاسی کشور را مشبوع ساخت که ما تا هنوز ثمرات تلخ آنرا احساس میکنیم.

داؤد خان یک شخصیت احساساتی بود، او این مطلب را درک نکرد که از یک سو کبر سن خودش و از سوی دیگر ضعف تشکیلات سیاسی جامعه که ضعیف و ناتوان اند و هرگز قادر نخواهند شد شخصیتی را که مورد قبول و احترام برای اکثریت مردم باشد پس از وی برای کشوری مانند افغانستان، به رهبری بر گزینند، که حتی تا امروز این خلای قدرت و فقدان شخصیت رهبری کننده در جامعه احساس می گردد، که این به ذات خود ناشی از همان اقدام نابخردانه موصوف است.

خلاصه م میتوان اعلام جمهوریت نام نهاد را سر آغاز تراژیدی های بعدی در کشور تلقی کرد، که حتی تا روز سقوط خونین و مرگبارش بویی از دیموکراسی از آن به مشام مردم نرسید و این سقوط دراماتیک که جان ده ها تن از بستگان و نزدیکان و خانواده بیگناه سردار داؤد را نیز به تقصیر لجاجت و سر تنبگی خودش به مثابه اولین قربانیان بیگناه قدرت طلبی ها گرفت، فاجعه های بزرگ بعدی را به همراه داشت که تا هنوز ادامه دارد. پایان